شرح فقره‌ی «مبائن لجمیع ما أحدث في الصفات»

- بینونت خداوند متعال با صفات مخلوقین
- رابطه‌ی نفی صفات از خداوند و عینیت صفات با ذات او
- ینبوعیت ذات در صفات یا عینیت ذات با صفات؟
- عینیت یک طرفه‌ی صفات با ذات در یک مرتبه و نفی صفات از مقام ذات، در مرتبه بالاتر

بینونت خداوند متعال با صفات مخلوقین

> «الحمد لله الذي لا من شيء كان ، ولا من شيء كون ما قد كان ، مستشهد بحدوث الأشياء على أزليته وبما وسمها به من العجز على قدرته ، وبما اضطرها إليه من الفناء على دوامه ، لم يخل منه مكان فيدرك بأينية ، ولا له شبه مثال فيوصف بكيفية ولم يغب عن علمه شيء فيعلم بحيثية مبائن لجميع ما أحدث في الصفات»[1].

بحث در مورد روایت بیست و ششم بود. می‌فرمایند قبلاً از جمله‌ای که هفته‌ی قبل بحث کردیم، صحبت شده بود. اگر جملات بعدی هم بحث شده است، دیگر آن‌ها را بحث نکنیم.

شاگرد: مطلب دیگری هم فرموده بودید؛ فرموده بودید که باید «لم یغب عن شیء» باشد.

استاد: گفتم فقط تفاوت نسخه در کلمه‌ی «علمه» است. شاید این زیاده در نسخ مختلف از جاهایی باشد که بعداً نساخی آن را آورده باشد. این احتمال در آن هست.

به این عبارت رسیدیم: **«مبائن لجميع ما أحدث في الصفات»**؛ تمام چیزهایی که خدای متعال ایجاد فرموده است، در صفاتش مباین هستند. یعنی «كل ما يوجد في الخالق لا يوجد في المخلوق و كل ما يوجد في المخلوق لا يوجد في الخالق من الصفات». تفاوتی که بین خالق و مخلوق هست، مهم است. در صفات مباین هستند. صفات خدای متعال با درجاتی که در روایات اهل البیت علیهم‌السلام هست – که همه‌ی آن‌ها ذیل قرآن کریم و معارف انبیاء و اوصیاء علیهم‌السلام می‌باشد - صفات خدای متعال را به نحو خاصی در رده‌ها و کلاس‌های مختلف بیان فرموده‌اند. مثلاً یکی از آن‌ها که معروف است، عینیت صفات با ذات است. هیچ مخلوقی نیست که صفاتش عین ذاتش باشد اما خالق، صفاتش عین ذاتش است. این یک نحو مباینت است. «مبائن لما احدث في الصفات». خدای متعال با جمیع مخلوقات خودش در صفاتی که آن‌ها دارند، بینونت و جدایی دارد. چرا؟؛ چون صفت و موصوف در خلق اصلاً مقوم مخلوقیت است. «بِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ وَشَهَادَةِ الْمَوْصُوفِ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ»[2]، اما صفات او عین خودش است.

مسأله‌ی دیگر این است که صفاتی که خدای متعال دارد به نحوی است که وقتی فضای صفات متقابل در آن مطرح شود، باید بگوییم: «وَكَمَالُ الإِخْلاَصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ»[3]. طوری است که مطلب در واقعیتش نفی صفات است. وقتی ظهور می‌کند صفاتی است که ناشی از ذات است. مظهر ذات است. نه به‌صورت این‌که عین ذات باشد، در مرتبه‌ای. اما مخلوق نه، هلیه‌ی مرکبه و هلیه‌ی بسیطه در مخلوق، محتاج به هم هستند. یعنی او به او محتاج است و اگر دیگری را نداشته باشد، کمبود دارد. ولی خدای متعال این‌طور نیست.

یکی از ادلهای که علماء بر نفی صفات آوردهاند، همین است. دلیل خیلی قشنگی است. البته محقق اصفهانی از همین علیه ایشان استفاده کرده بودند اما حرف ایشان این است که اگر ذات، عینیت صفات و آن مبدأئیت صفات را نداشته باشد، لازمهاش این است که نفس ذات از صفات خالی باشد. یعنی ذات خدای متعال محتاج است به اینکه عالم باشد به صفت علم. این معنا ندارد. هر ذات دیگری محتاج به صفت علم است تا کامل شود و عالم باشد و کمالی را کسب کرده باشد. اما ریخت ذات خالق این جور نیست که محتاج به صفت علم باشد تا آن وقت یک خالق عالم شود. اصلاً اینطور نیست. بلکه ذات او ینبوع خود علم است. اصلاً اینکه علم کمال است، به این دلیل است که او مبدأش است. کمالیت علم به او است. شبیه آن در روایت هست؛ محقق و مبدأ تمام حقایق و طبایع او است. «هو قبّل القبل بلا قبل»[4]، «هو الذی حیّث الحیث»[5]. اینها مطالب خیلی مهمی است. اینکه اصل خود حقایق مسبوق به هویت غیبیهی الهیه هستند. او برتر است از این حقایق متقابله و طبایعی که ما درک میکنیم. «مستشهد بكليّة الأجناس على ربوبيّته»؛ ان شاء اللّه در همین خطبه میآید. آدم که اینها را میبیند، گویا میبیند کلاس منطق و حکمت است. «مستشهد بكليّة الأجناس على ربوبيّته»؛ اجناس کلیة به این صوراتند که در خودشان یک نحو مسبوقیت دارند. ربوبیت او است که کلیة الاجناس و بستر نفس الامر و سایر مطالبی که حتی سابق بر عالم کُن وجودی است را سر و سامان میدهد. علی أیّ حال «مبائن للصفات».

---

[1]. شیخ صدوق، التوّحید، ج ۱، ص ۶۹.

[2]. نهجالبلاغه (نسخهی صبحی صالح)، ج ۱، ص ۳۹.

[3]. همان: «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصْدِيقُ بِهِ وَ كَمَالُ التَّصْدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَّاهُ وَ مَنْ ثَنَّاهُ فَقَدْ جَزَّأَهُ وَ مَنْ جَزَّأَهُ فَقَدْ جَهِلَهُ».

[4]. شیخ صدوق، التوّحید، ج ۱، ص ۷۷.

[5]. همان، ص ۱۱۵.

رابطه‌ی نفی صفات از خداوند و عینیت صفات با ذات او

شاگرد: استدلالی که گفتید برای عینیت ذات و صفات بود، نه برای نفی صفات.

استاد: نفی صفات با عینیت صفات، یک مقصود است که به‌صورت دو کلاس بیان می‌شود. نفی صفات، کلاس بالاتر ِعینیت صفت است. معمولاً اول انسان با صفات زائده است. همین جور هم تصویری می‌کنیم. آنچه که خیلی مهم است و روایات اهل البیت علیهم السلام ذهن ما را می‌برند، این است که از این صفت و موصوف مخلوقی و دوئیت دارد، سراغ عینیت می‌برند. وقتی آن حالات عینیت ثابت شد، به‌نحوی‌که معلوم شد این صفات در خدای متعال به‌صورت عینیت است، وقتی این را فهمید، درک بالاترش این است که چطور عینیت می‌تواند محقق باشد، بالاتر می‌رود و مطلب می‌شود: «نفی الصفات عنه». از نظر إنّی که ذهن می‌رود، ادراک و معرفت ما که می‌خواهد پیش برود، از عینیت شروع می‌کند و به نفی صفات می‌رسد. اما ثبوتی و لمّی آن بر عکس است. یعنی چون نفی الصفات است، پس صفات عین ذات است.

عینیت ذات با صفات؟ عینیت ذات در صفات ای

شاگرد: فرمودی یکی از علماء این استدلال را گفته است و محقق اصفهانی نپذیرفته است.

استاد: آن استدلال دو بخش بود. آن مربوط به مکاتباتی است که مرحوم اصفهانی با آسید احمد کربلائی داشتند. ایشان میگویند ینبوع است، ولی ایشان مدافع عینیت هستند؛ به همان نحوی که باید صفت باشد. عبارت مرحوم اصفهانی یک نحو ناظر به اثبات صفات است و اینکه نفی الصفات یعنی نفی صفات سلبیه و زائده. اما مرحوم آسید احمد میگویند خیر؛ نفی الصفات تمام صفات را شامل میشود و مقصود از آن ینبوعیت ذات است، نه اتصاف. مقصود من این بود. اگر عبارتم ناراسا بود به فرمایشات آنها اشاره داشت.

شاگرد ۲: «کلیة الاجناس»، اجناس اصطلاحی است؟

استاد: حالا به آن میرسیم. سه - چهار عبارت ماندهاست. مقصود من این بود که حضرت میفرمایند: «کلیة الاجناس» شاهد ربوبیت او است. اگر ربوبیت او نبود، کلیت اجناس هم نبود.

عینیت یک طرفه‌ی صفات با ذات در یک مرتبه و نفی صفات از مقام ذات، در مرتبه بالاتر

شاگرد: در تقدم ذات بر صفات و نفی صفات می‌توان برهان علامه را گفت که همواره موضوع بر محمول مقدم است؟

استاد: بله؛ آن برهان خوبی است. اتفاقا از چیزهایی که ایشان بر آن متفرع می‌کنند و خیلی ظریف است، این است که یک طرفه است؛ یعنی صفات با ذات یکی هستند اما ذات با صفات یکی نیست. این تفرع خیلی لطیف و خوبی است. درکش خیلی لطیف است و لذا هم در روایات اهل البیت علیهم‌السلام دو کلاس بوده است. کلاس اول، عینیت صفات با ذات است. ولی کلاس بالاترش نفی الصفات عنه است. یعنی صفات عین ذات است اما ذات عین صفات نیست. همان که عرض کردم مرحوم آسید احمد می‌گویند. به نظرم ایشان هم جمله‌ی خیلی خوبی دارند. خودشان هم به خیلی از دعاها و احادیث استشهاد می‌کنند.

شاگرد: در صحیفه‌ی سجادیه هست: «و تفسخت دون بلوغ نعتک الصفات»[1].

استاد: این تعبیر خیلی مهمی است که ایشان می‌آورند: «وَاسْتَعْلَى مُلْكُكَ عُلُوّاً سَقَطَتِ الْأَشْيَاءُ دُونَ بُلُوغِ أَمَدِهِ». این جمله‌ی خیلی مهمی است. یعنی گویا مقام غیب الغیوب الهی طوری است که چیزی کنار او نمی‌تواند عرض اندام بکند؛ حتی فرض آن. این مطلب خیلی لطیفی است اگر آدم تصور کند. «لم یکن له کفوا احد»؛ در ظاهر آیه شریفه‌ی «کفو» به‌معنای همسر است. «لم یلد و لم یولد»؛ نه بچه دارد و نه پدر است. «و لم یکن له کفوا احد»؛ همسر هم ندارد. «و لم یتخذ صاحبة و لا ولدا». این یک جور است. اما پیشرفت معنای «کفو» یعنی کسی که در کنار او باشد، ولو حتی به فرض. لذا می‌فرمایند: «سقطت الاشیاء»؛ به آنجا که می‌رسی دیگر شیء مطرح نیست. «تفسخت» را هم که فرمودید.

شاگرد: ... .

---

[1]. صحیفه‌ی شریفه‌ی سجادیه، دعای سی و دوم.